

سنجش آرای متعارض در یک پرونده قتل

تهمورث بشیری*

استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۱/۱۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۱/۲۰)

چکیده:

قتل یکی از مهم‌ترین جرایم در قوانین موضوعه‌ی کشورهاست. این اهمیت هم از لحاظ شدت جرم ارتكابی و هم از لحاظ پیچیدگی‌های رسیدگی به چنین جرمی است. این پیچیدگی‌ها گاه سبب صدور آرای متفاوت و حتی متهافت قضایی در پرونده‌ی واحد می‌گردد. این نوشتار به بررسی اجمالی یکی از پرونده‌هایی می‌پردازد که بر اساس موضوع آن یعنی قتل، آرای مختلف و بعضاً متناقضی را به خود دیده است و تاکنون نیز به سرانجام نرسیده است. بررسی اجمالی آرای صادره در این پرونده و نقد مختصر آنها در این نوشتار عرضه می‌گردد.

واژگان کلیدی:

رأی- قتل عمدی- قتل شبیه عمد- قتل خطای محض- دفاع مشروع.

طرح نوشتار:

موضوع نوشتار، بررسی پرونده‌ی قتلی است که آرای مختلفی راجع به آن صادر یافته است و آن چه سعی بر آن است این است که در ابتدا مختصری از وقایع و سیر گردش پرونده بیان گردد و سپس پیرامون هر رای نقد مقتضی صورت گیرد. این نقد، تنها پیرامون آرای ماهوی پرونده خواهد بود، باشد که در مجالی دیگر حول سایر ابعاد آن نیز نقدی درخور صورت گیرد. البته سعی بر این است که این نوشتار از اشارات مختصر به مسایل شکلی پرونده نیز غافل نماند. از آنجا که لازمی نقد هر مطلب آگاهی بر جوانب آن است در بررسی هر رأی بدو مختصری پیرامون مبانی نظری و قانونی آن اشاراتی می‌گردد تا راهگشای بحث باشد. بنابراین در هر فصل در ابتدا خلاصه‌ای از رأی بیان می‌گردد. سپس مختصراً مبانی نظری و قانونی آنچه مبنای رأی است ذکر می‌شود و در آخر نقد رأی صادره با استفاده از مبانی نظری و قانونی پایان بخش فصل خواهد بود. هر چند شاید استثنائاً به مقتضای بحث، اندک تغییری در این سیر صورت گیرد.

از آنجا که این نوشتار درباره‌ی پرونده‌ای است که هنوز در جریان است و مختومه نگشته علی‌الظاهر تحقیقی روی آن انجام نشده ضمن آنکه چنین تحقیقاتی چندان مرسوم نیست اما در مورد مباحث موجود در پرونده یعنی آن مباحث جزایی که آراء بر مبنای آنها صادر شده است از قدیم‌الایام تاکنون بحث‌های فراوان فقهی - حقوقی صورت گرفته است. اما هدف، بسط در مباحث نظری نیست بلکه آنچه این جا مورد توجه است تطبیق عمل موضوع پرونده با مبحثی جزایی است. به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم با توجه به آموخته‌های قبلی، مآو‌ق این پرونده در دایره‌ی مصادیق کدام یک از مفاهیم جزایی است. پس همان‌طور که پیشتر هم گفته شد اشاره به مبنای نظری و قانونی تنها اشاره‌ای گذرا برای ورود به بحث است والا، هدف همان تطبیق عمل انجام شده‌ی موضوع پرونده با مباحث جزایی مندرج در قانون است.

علاقه را نیز اگر بتوان مسامحتاً شامل نیاز دانست آن گاه شاید بتوان گفت جامعه‌ی حقوقی به این موضوع منتخب بی‌علاقه نخواهد بود زیرا هدف حقوق جزا حل و فصل چنین مسایل ناخواسته‌ای است و بالطبع هر چه مسأله‌ای بغرنجتر و پیچیده‌تر می‌گردد توجه جامعه حقوقی را بیشتر به خود معطوف می‌کند و تفکر بیشتری را بر می‌انگیزد. بنابراین باید گفت این مسایل تلخ و ناخواسته از آنجا که نیاز به حل دارد مورد علاقه‌ی جامعه‌ی حقوقی است والا چه کسی می‌تواند به مفهوم خاص علاقه‌مند چنین ناگواری‌هایی باشد؟!

با آن چه تا به حال اشاره شد تا حدودی موضوع این نوشتار معرفی و گستره‌ی آن شناسانده شد. اما برای معرفی دقیق‌تر باید گفت این نوشتار شامل موشکافی و تفحص در پرونده‌ای است که آرای مختلفی از جمله دفاع مشروع، قتل شبه عمد و قتل خطای محض

درباره‌ی آن صادر شده و تا تاریخ نگارش این مقاله نیز مختومه نشده است و همچنان به سیر پرماجرایی خود ادامه می‌دهد. این پرونده تاکنون در چند دادگاه تالی و عالی مورد بررسی قرار گرفته و هنوز نیز تحت بررسی است.

از آنجا که موضوع نوشتار پرونده‌ای قضایی است انجام آن با خواندن اوراق پرونده و آگاهی به محتویات آن آغاز گردید. سپس با استفاده از کتب و مقالات و سایر منابع حقوقی و قانونی مبانی رأی به دست آمد و با استفاده از همان منابع رأی به بوجهی نقد گذاشته شد.

باید افزود بسیاری از پرونده‌های جزایی با وجود اهمیتی فراوان از لحاظ جرم انجام شده پاسخی روشن دارند و از این روی بحث زیادی را در محافل حقوقی بر نمی‌انگیزند اما پرونده‌های دیگری هستند که با توجه به نحوه‌ی انجام عمل مجرمانه، پاسخی واحد و حکمی یکسان نمی‌یابند. این گونه پرونده‌ها از لحاظ بحث علمی دارای ارزش بیشتری است زیرا اصولاً تا اختلافی بروز نکند بحث و فحص مجالی برای بروز نمی‌یابد. با این وصف این پرونده نیز از لحاظ بحث علمی دارای ارزشی بالا به نظر می‌رسد زیرا آرای متعددی را که گاه متناقض هستند به دنبال داشته است. بنابراین مباحث و مشکلاتی که این پرونده در سیر خود داشته و آرا و استدلال‌های صادره در این باب می‌تواند کمک شایانی به تشحید اذهانی که با چنین مسائلی دست و پنجه نرم می‌کنند بنماید.

کمبود مجال برای گسترده‌تر کردن بحث در این موضوع عمده‌ترین محدودیتی است که در راه بسط قلمی این مقاله وجود دارد پس این نوشتار از اشاراتی گذرا به مباحث علمی پیرامون هر رای فراتر نمی‌رود و نیز سعی بر آن است که نقد هر رأی تا حد ممکن جامه‌ی اختصار بر تن پوشد. علاوه بر این آن‌طور که مرسوم بررسی پرونده‌هاست نامی از اصحاب دعوی به میان نیامده است و نیز از آنجا که گزارش‌هایی از سوی سازمان بازرسی کل کشور مبنی بر خطای قاضی در رسیدگی موجود است و ممکن است این گزارش علیه سایر قضات نیز ارائه گردد نامی از قضات و شماره‌ی شعب دادگاه‌ها آورده نشده است.

فصل اول: بیان وقایع و سیر گردش پرونده

در تاریخ ۱۳۷۲/۷/۲۶ قتلی در یکی از محلات تهران به وقوع می‌پیوندد. جریان قتل طبق اوراق پرونده اجمالاً بدین شرح است:

پسری جوان همراه با چند تن از دوستان خود زیر پنجره‌ی آپارتمان مرد میانسال مشغول صحبت درباره‌ی بازی‌های فوتبال مقدماتی جام جهانی ۱۹۹۴ بوده‌اند. صاحب آپارتمان به لحاظ تجمع ایشان و با ظنی که نسبت به آنها به خط انداختن و تخریب ماشین خود داشته است از پنجره سر را بیرون می‌کند و به آنان پرخاش می‌نماید. جوانی که در بالا به آن اشاره

شد به قصد اعتراض به فحاشی صاحب‌خانه به سوی منزل او می‌رود و با لگد به درب آپارتمان وی می‌زند تا از وی به سبب فحاشیش توضیح بخواهد. در این لحظه همسر آن مرد بیرون آمده و از جوان به علت عصبانیت شوهرش و پرخاشگری او عذرخواهی می‌کند و همسایگان نیز با خواهش جوان را به پایین پله‌های آپارتمان هدایت می‌کنند. اما در این هنگام مرد صاحب‌خانه با کارد آشپزخانه به بیرون آمده و به تهدید و فحاشی می‌پردازد. جوانان از وی می‌گریزند و او به تعقیب آنها می‌پردازد. ناگهان در محوطه‌ی پایین، همان جوان مورد اشاره به طرف مرد تعقیب کننده بر می‌گردد و او را به عقب هل می‌دهد. مرد چند قدمی به سوی عقب رفته و به زمین می‌افتد در حالی که چاقوی دستش، گلوی وی را شکافته و خون از گلویش خارج می‌گردد. همسایگان وی را به بیمارستان می‌رسانند اما او فوت می‌کند. با اعلام امر به مراجع ذی‌صلاح یکی از شعب بازپرسی دادرسی عمومی تهران به تحقیق درباره‌ی قضیه می‌پردازد و قرار بازداشت متهم (جوانی که مرد را هل داده بود) را به استناد ماده ۱۳۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری سابق^۱ الحاقی سال ۱۳۱۱ صادر می‌نماید. سپس کیفرخواستی مبنی بر اتهام متهم به ارتکاب قتل عمدی به صورت ایراد جرح عمدی منتهی به فوت صادر می‌گردد و تقاضای مجازات متهم می‌شود. پرونده به یکی از شعب دادگاه کیفری یک سابق تهران ارجاع و با تعیین وکیل تسخیری برای متهم دادگاه با توجه به مواد ۹۲ و ۹۴ قانون تعزیرات سابق عمل را دفاع مشروع تشخیص داده و رای بر برائت متهم صادر می‌نماید. پرونده‌ی امر با تجدیدنظر خواهی وکیل اولیای دم به یکی از شعب دیوان عالی کشور می‌رود و حکم صادره در دیوان عالی نقض می‌گردد به این استدلال که با توجه به مندرجات پرونده و تحقیقات و گزارش‌ها و اظهارات اولیای دم و گواهان و مدافعات متهم در مرحله‌ی تحقیقات و محاکمه چون متهم سلاحی نداشته و اقدام به حمله نکرده قتل عمد فاقد دلیل است اما چون می‌توانسته کارد را از مقتول بگیرد و یا از دوستانش بخواهد کارد را بگیرند عمل، دفاع مشروع نبوده و به لحاظ هل دادن مقتول، قتل شبه عمد انجام شده است. پرونده پس از نقض رای و با تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به شعبه دیگری ارجاع می‌گردد. در این شعبه برای متهم قرار وثیقه صادر می‌گردد و با سپردن وثیقه وی آزاد می‌شود و نیز وقتی برای رسیدگی تعیین می‌گردد که متهم در آن تاریخ برای انتخاب وکیل استمهال می‌نماید. ولی دادگاه پس از استماع توضیحات اولیای دم و وکیل ایشان مبنی بر این که این تقاضا به جهت اطلاع دادرسی است استمهال را نمی‌پذیرد و بدون اخذ آخرین دفاع به استناد مواد ۲۹۵، ۲۹۷ و ۳۰۲ قانون مجازات

۱. واژه «سابق» به این دلیل در برخی موارد آورده شده که اکنون مقررات و تشکیلات جدید، جایگزین مقررات و تشکیلات قبلی شده‌اند.

اسلامی قتل را شبه عمد تشخیص داده و متهم را به تأدیه‌ی دیه‌ی یک مرد مسلمان محکوم می‌کند. پرونده‌ی امر با اعتراض هر دو طرف دعوا به دیوان‌عالی کشور می‌رود. دیوان‌عالی آن را در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر دانسته و به آن جا ارسال می‌کند. اما شعبه‌ی دادگاه تجدیدنظر نیز با استناد به اینکه رأی دادگاه عمومی صراحتاً بر برائت از قتل بوده و طبق رای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور رسیدگی به برائت از قتل در صلاحیت دیوان‌عالی کشور است و نیز اینکه ممکن است دیوان موضوع را قتل عمد بداند که آن گاه دیگر رسیدگی به تجدیدنظر خواهی قتل شبه عمد سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود، با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دیوان‌عالی بر می‌گرداند. به نظر می‌رسد منظور از رای وحدت رویه‌ی مورد نظر دادگاه تجدیدنظر استان، رای وحدت رویه شماره‌ی ۶۰۰ مورخ ۱۳۷۴/۷/۴ هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور است که مقرر می‌دارد: «نظر به اینکه مفاد ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در خصوص آرای که قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است به لحاظ اهمیت خاصی که قانون‌گذار به حفظ و صیانت دماء و نفوس قایل است، نظر به مجازات مندرج در قانون داشته نه کیفری که مورد حکم دادگاه قرار می‌گیرد و قابلیت تجدیدنظر آراء این دادگاه‌ها نسبت به موارد مذکور در ماده ۲۱ مرقوم، مشروط به محکومیت نیست بلکه به طور اطلاق ناظر است به محکومیت یا برائت و طبق بند «ب» ماده ۲۶ قانون مزبور از جمله اشخاصی که در موارد مذکور در این قانون حق درخواست تجدیدنظر دارند شاکی خصوصی یا نماینده‌ی قانونی او می‌باشد و اعمال این حق در مورد حکم برائت منع صریح قانونی ندارد. بنا به مراتب پذیرش صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر از برائت متهم به قتل در شعبه‌ی ۲۷ دیوان‌عالی کشور منطبق با جهات قانونی تشخیص و به اکثریت آراء تأیید می‌شود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون وحدت رویه‌ی قضایی [سابق] مصوب ۱۳۲۸ برای دادگاه‌ها و شعب دیوان‌عالی کشور در موارد مشابه لازم‌الاتباع است». با استدلال دادگاه تجدیدنظر پرونده به شعبه دیوان‌عالی کشور باز می‌گردد که در این مرحله پرونده به علت نقص شکلی مجدداً به دادگاه صادر کننده رأی فرستاده می‌شود. پس از تکمیل نقص، پرونده به شعبه‌ی دیوان‌عالی عودت داده می‌شود. در این جا پس از قرائت نظر عضو ممیز و نیز دادیار دیوان حکم نقض می‌گردد. جهات این نقض عبارتند از: عدم انتخاب وکیل تسخیری برای متهم و عدم رد یا اجابت^۱ تقاضای استمهال وی با توجه به آرای وحدت رویه به شماره‌های

^۱ شعبه دادگاه عمومی اقدام به رد تقاضای تجدیدوقت متهم نموده است زیرا اولیای دم این امر را ترفند متهم برای اطلاع دادرسی عنوان نموده بودند که مورد قبول دادگاه عمومی واقع شده بود لذا منظور دیوان‌عالی از عدم رد یا اجابت تقاضای تجدید وقت متهم روشن نیست.

۱۵۴ مورخ ۱۳۶۳/۶/۲۸ و ۵۰۱ مورخ ۱۳۶۶/۱/۲۰ و نیز ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی کیفری سابق و همچنین مصوبه‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص انتخاب وکیل و نیز عدم اخذ آخرین دفاع متهم بر خلاف ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی کیفری سابق.

رای وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۱۵ مورخ ۱۳۶۳/۶/۲۸ مقرر می‌دارد: «نظر به اینکه در اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای حق استفاده از وکیل اهمیت خاصی منظور گردیده و از طرفی با توجه به ماده ۹ قانون تشکیل محاکم جنایی و مستنبط از مقررات تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۷ و ماده‌ی ۱۲ لایحه‌ی قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی [سابق] مصوب ۲۰ شهریور ۱۳۵۸ و اصلاحیه‌های بعدی آن با لحاظ بخشنامه‌ی مورخ ۱۳۶۱/۷/۱۷ شورای نگهبان دارای اعتبار قانونی است مداخله‌ی وکیل تسخیری «در صورتی که متهم شخصاً وکیل تعیین نکرده باشد» در محاکم کیفری و در مواردی که مجازات اصلی آن جرم اعدام یا حبس دائم باشد ضروری است. بنابراین رای شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور که در خصوص مورد، براساس این نظر صادر شده قانونی و موجه تشخیص می‌گردد. این رای بر طبق ماده واحده‌ی قانون مربوط به وحدت رویه قضایی [سابق] مصوب سال ۱۳۲۸ در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است». رای وحدت رویه‌ی شماره‌ی ۵۰۱ مورخ ۱۳۶۶/۱/۲۰ نیز حاکی است: «نظر به عموم و اطلاق ماده‌ی ۲۸۴ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری [سابق] مصوب ۱۳۶۴ که حکم بدوی را در سه مورد قابل تجدیدنظر و نقض شناخته چنانچه وقوع بزه و مراتب رسیدگی قبل از رای وحدت رویه‌ی شماره ۱۵ مورخ ۱۳۶۳/۶/۲۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور بوده ولی انشاء حکم بعد از رای مذکور و بدون دخالت وکیل باشد مقررات ماده‌ی ۲۸۴ قانون فوق‌الاشعار قابل اعمال است. بنابراین رای شعبه‌ی ۱۲ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح و مطابق با قانون تشخیص می‌شود. این رای به موجب قانون وحدت رویه‌ی قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است». همچنین ماده واحده‌ی مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام بیان می‌دارد: «اصحاب دعوی حق انتخاب وکیل دارند و تمام دادگاه‌هایی که به موجب قانون تشکیل می‌شوند مکلف به پذیرش وکیل می‌باشند».

تبصره‌ی ۱- اصحاب دعوی در دادگاه ویژه روحانیت نیز حق انتخاب وکیل دارند؛ دادگاه تعدادی از روحانیون صالح را به عنوان وکیل مشخص می‌کند تا از میان آنان به انتخاب متهم، وکیل انتخاب گردد.

تبصره‌ی ۲- هرگاه به تشخیص دیوان عالی کشور، محکمه‌ای حق وکیل گرفتن را از متهم سلب نماید، حکم صادره فاقد اعتبار قانونی بوده و برای بار اول موجب مجازات انتظامی درجه‌ی ۳ و برای مرتبه دوم موجب انفصال از شغل قضایی می‌باشد.

تبصره‌ی ۳- وکیل در موضع دفاع، از احترام و تأمینات شاغلین شغل قضا برخوردار می‌باشد».

با این استدلال و مستندات، پرونده برای تکمیل و صدور حکم مجدد به جانشین دادگاه صادر کننده‌ی رأی ارسال می‌گردد. این شعبه نیز با تکمیل نقایص این گونه مقرر می‌دارد که: با توجه به مندرجات پرونده و اظهارات شهود و مدافعات متهم قصد قتل یا حتی ایراد ضرب از ناحیه‌ی متهم احراز نمی‌گردد و اراده‌ی فعل مجرمانه‌ای در کار نیست. فلذا عنصر روانی جرم (قصد حصول نتیجه یا حداقل ایراد ضرب و جرح) احراز نمی‌گردد اما بر حسب اتفاق عمل متهم موجب قتل مجنی علیه شده و با توجه به آنچه در تحریرالوسیله جلد دوم کتاب دیات صفحه ۶۸۲ آمده قتل از نوع خطای محض است و متهم به استناد مواد ۲۰۴، ۲۹۴ و بند «الف» ماده ۲۹۵ و نیز مواد ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲ و قسمت آخر مواد ۳۰۵ و ۳۰۹ قانون مجازات اسلامی به پرداخت دیه‌ی یک مرد مسلمان در حق اولیای دم متوفی محکوم می‌گردد. پرونده با اعتراض وکلای متهم به دادگاه تجدیدنظر فرستاده می‌شود هر چند در انتهای حکم آمده است که رأی صادره قابل تجدیدنظر خواهی در دیوان عالی کشور است و وکلای متهم نیز تقاضای تجدیدنظر خواهی خود را خطاب به دیوان عالی کشور نوشته‌اند. شعبه‌ی دادگاه تجدیدنظر نیز پرونده را برای رسیدگی به دیوان عالی کشور می‌فرستد که تا هنگام نگارش این متن تصمیمی در این باره اتخاذ نکرده است. همچنین در اوراق پرونده گزارش بازرس قضایی سازمان بازرسی کل کشور و نیز اوراقی که حاکی از طرح شکایاتی از روند پرونده در دادرسی انتظامی قضات است مشاهده می‌گردد که البته شاکه در این موارد مشخص نیست. به این موارد و نیز استدلال‌های دادگاه‌های صادرکننده رأی و نیز دیگر محتویات پرونده در فصل بعدی، اشارات دقیق‌تری خواهد شد.

فصل دوم: بررسی آرای صادره

همان‌طور که پیشتر بیان گردید آرای مختلفی در خصوص پرونده‌ی این ماجرا صادر گردیده که هر یک محتاج بررسی و تدقیق است. لذا از این پس به بررسی تک تک آرای صادره می‌پردازیم و به ترتیب پیش می‌رویم.

بخش اول: بررسی رای صادره‌ی اول

۱- خلاصه‌ی رأی: پس از صدور کیفرخواست دادرسی عمومی تهران علیه متهم و انجام تشریفات دادرسی شعبه‌ای از دادگاه کیفری یک تهران مبادرت به محاکمه‌ی متهم می‌نماید و متهم را به استناد مواد ۹۲ و ۹۴ قانون تعزیرات تبرئه می‌نماید. به این دلایل که اولاً متهم منکر

هر نوع ضرب و جرحی است و ثانیاً بر فرض صحت ضرب و جرح، عمل وی دفاع مشروع محسوب می‌گردد.

۲- **بررسی رأی:** از آنجا که این رأی بر مبنای دفاع مشروع، متهم را از اتهام وارده تبرئه نموده است لازم است مختصری پیرامون مبانی نظری و قانونی دفاع مشروع سخن رود و آن گاه به نقد رأی پرداخته شود.

۲. الف- **مبانی نظری و قانونی دفاع مشروع:** دفاع مشروع را در شریعت به دو نوع خاص و عام تقسیم کرده‌اند. دفاع مشروع خاص همان دفع مهاجم و دفاع مشروع عام، امر به معروف و نهی از منکر است. آنچه در این جا مورد توجه است دفاع مشروع خاص است که تفصیل بیشتری در رابطه با آن خواهیم داد.

دفاع مشروع را مقابله در برابر حمله فعلی یا قریب‌الوقوع دانسته‌اند که شامل دفاع از موضوعات مختلفی است. مهم‌ترین آن موضوعات- که مورد بحث ما نیز هست- «نفس» است. برای دفاع مشروع شرایطی را بر شمرده‌اند که عبارتند از:

- «دفاع در مقابل حمله باشد؛

- دفاع متناسب با خطر تهدید کننده باشد. (قاعده‌ی الاسهل فالاسهل)؛

- دفاع مقارن با حمله باشد؛

- دفاع تنها وسیله‌ی دفع خطر باشد؛

- دفاع در مقابل عمل خلاف قانون و غیرعادلانه باشد».

بدیهی است در صورت فقدان هر یک از شرایط فوق مشروعیت از عمل دفاع رخت بر می‌بندد و دیگر دفاع فاقد مشروعیت خواهد بود و یا اساساً دفاع محسوب نخواهد شد. دفاع مشروع از اصولی است که مورد پذیرش ملل متمدن بوده و مبانی چندی هم برای آن بر شمرده شده است. این نهاد حقوقی در قانون مجازات اسلامی نیز در مواد ۶۱، ۶۲ و ۶۲۵ تا ۶۲۹ پیش‌بینی گردیده است. همچنین این نهاد در قوانین جزایی قدیم به چشم می‌خورد. در این جا چون هدف بسط در جزئیات این نهاد حقوقی نیست مطالب را در این باره به پایان می‌بریم و در قسمت بعد از این مفهوم استفاده خواهیم کرد.

۲. ب- **نقد رأی:** همان‌طور که گفته شد دادگاه متهم را به دو جهت تبرئه نموده است: اول

انکار ضرب و جرح مقتول توسط متهم و دوم دفاع مشروع بودن عمل.

قبل از نقد ماهیت رأی اشاره کوتاهی به مستند دادگاه (مواد ۹۲ و ۹۴ قانون تعزیرات) بی‌فایده نخواهد بود. رأی دادگاه در تاریخ ۱۳۷۳/۱/۲۸ صادر شده است. بنابراین، صدور رأی در تاریخ حاکمیت قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ بوده است که در مواد ۶۱ و ۶۲ به بحث دفاع مشروع پرداخته و همان‌گونه که در مجموعه‌ی قوانین و مقررات مندرج است این

مواد ناسخ مواد ۹۲ تا ۹۴ قانون تعزیرات هستند. لذا به نظر می‌رسد دادگاه می‌بایست به مواد اخیر التصویب استناد می‌نمود. البته به اعتقاد بعضی از استادان چون قانون تعزیرات اعتبار ۵ ساله داشته لذا قانون جدید ناسخ آن محسوب نمی‌شود زیرا پس از ۵ سال اعتبار خود را از دست داده بوده است. البته این مسأله با واقعیات کنونی جامعه‌ی ما سازگاری ندارد زیرا به هر حال قانون تعزیرات پس از طی دوره آزمایشی خود نیز بدون اینکه تمدید گردد مجری بوده است و این ناشی از نقص قوانین ماست. از این نکته نیز در می‌گذریم چرا که محور بحث آن است که آیا دفاع مشروع در ما نحن فیه مصداق دارد یا خیر؟ البته همان‌طور که گفته شد دادگاه دلیل رای خود را برای تبرئه متهم به دو قسمت تقسیم کرده است: اول اینکه، متهم منکر ضرب و جرح مقتول است و دوم، بر فرض ضرب و جرح هم عمل، دفاع مشروع است. پس در دو قسمت به نقد رای می‌پردازیم.

۲. ب - قسمت اول: متهم منکر هر نوع ضرب و جرح مقتول است. این قسمت از دلایل دادگاه مردود به نظر می‌رسد زیرا متهم و شهود در جای جای پرونده اذعان نموده‌اند که وی مقتول را هل داده است و مهم‌تر این که در یکی از بازجویی‌ها متهم صراحتاً اظهار داشته که با دست چپ خود، دست راست مقتول را که چاقو در آن بوده گرفته و به سمت گلوی او کج نموده و فشار داده است. مسأله دیگری که در این جا جلب توجه می‌کند این است که بر روی چاقوی مکشوفه (آلت قتاله) هیچ‌گونه اثر انگشتی به چشم نمی‌خورد. در این مورد از محتویات پرونده چنین استنباط می‌گردد که متهم یا دوستان وی اقدام به پاک کردن اثر انگشت روی چاقو نموده‌اند تا از این طریق چیزی قابل اثبات نباشد. محتویات پرونده حاکی است که یکی از شهود پس از به زمین افتادن مقتول فریاد می‌زند که به چاقو دست زنید در حالیکه چاقو در ۲ تا ۳ متری مقتول افتاده بوده است. اما در این لحظه متهم با ضربه‌ی پا چاقو را از محل دور می‌کند و یکی از دوستان وی متعاقباً با ضربه‌ی پای دیگری فاصله‌ی چاقو را از محل دورتر می‌نماید و ظاهراً در فرصتی که همسایگان، مجنی علیه را به بیمارستان می‌برده‌اند، متهم که تا ساعتی پس از آن دستگیر نشده بود اقدام به پاک کردن اثر انگشت از روی چاقو کرده است. یعنی دیگر بر روی چاقو هیچ اثر انگشتی به چشم نمی‌خورد. این نکته مورد اشاره‌ی وکیل اولیای دم نیز قرار گرفته است. مسأله‌ی مهم دیگری که در هیچ جای پرونده اشاره‌ای به آن نشده این است که در انگشت‌نگاری پزشکی قانونی از متهم، شست چپ وی یعنی شست همان دستی که با آن دست مقتول را گرفته دارای اثر بریدگی با چاقو است. بنابراین مجموع این قراین نشانگر آن است که متهم از چاقوی در دست مقتول استفاده نموده است. با این حال، اگر طبق اظهارات بعدی متهم بپذیریم که او ضرب و جرحی انجام نداده دیگر بحث از وادی دفاع مشروع بیرون خواهد رفت و مورد به یک خودزنی خواسته یا ناخواسته محدود خواهد

شد. این مساله نیز از لحاظ خدشه به استدلال دادگاه واجد اهمیت است. بنابراین جهات، قسمت اول استدلال دادگاه مخدوش و فاقد وجاهت به نظر می‌رسد.

۲. ب- قسمت دوم: در صورت ایراد ضرب و جرح از سوی متهم نیز عمل، دفاع مشروع است. این قسمت از استدلال دادگاه نیز مخدوش به نظر می‌رسد. اکنون برای بررسی این قسمت از رأی از بحث نظری مختصری که پیرامون دفاع مشروع صورت گرفت بهره می‌گیریم: یکی از شروطی که برای دفاع مشروع بر شمردیم تناسب دفاع با خطر تهدید کننده است. این شرط در بند «۱» ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی و نیز بند «ب» ماده ۶۲۷ مندرج است. ضمن آن که بند «۲» ماده ۶۲ می‌گوید: «عمل ارتكابی بیش از حد لازم نباشد». حال باید دید در این ماجرا وضعیت چگونه است. به نظر می‌رسد با توجه به برتری قوای جسمانی متهم بر مقتول که از محتویات پرونده بر می‌آید و نیز این که متهم قادر به خم کردن دست مقتول به سمت خودش بوده، دیگر ضرورتی به فرو کردن چاقو در گلوئی مقتول نبوده و متهم به راحتی می‌توانسته چاقو را از دست مقتول خارج سازد یا خطر را به گونه‌ی دیگری دفع کند. این مساله مورد اشاره شعبه دیوان عالی کشور نیز در نقض این رأی - که در ادامه به آن اشاره خواهد شد - بوده است. به عبارت دیگر قاعده‌ای که در این باب تحت عنوان «الاسهل فالاسهل» موجود است رعایت نشده و متهم شیوه‌ی نامناسب و نامتناسبی را برای دفاع برگزیده است. مساله مهم دیگر آن است که متهم در حال فرار از مقتول بوده اما به یکباره برمی‌گردد و به سوی او می‌رود و مرتکب قتل می‌گردد. به نظر می‌رسد این عمل در زمره‌ی مواردی که متهم می‌توانسته فرار کند ولی به دفاع پرداخته نیست، زیرا در اینجا متهم تهاجم متقابلی را انجام داده و در واقع به حالت و قصد هجمه به عقب بازگشته است. آری! اگر بدون جدایی از یکدیگر، بین ایشان درگیری صورت گرفته بود و با وجود سایر شرایط دفاع، متهم در حالی که می‌توانست فرار کند مهاجم را می‌کشت، عمل دفاع مشروع محسوب می‌گردید. اما در آن موقع متهم از مجنی علیه فاصله داشته و ابتدائاً در حال گریز و با فاصله - به گفته شهود - حدود ۱۰ تا ۱۵ متری مقتول بوده اما به ناگاه به قصد تقابل باز می‌گردد و مرتکب عمل مذکور می‌گردد که به نظر نمی‌رسد این نوع رفتار، مشمول مفهوم دفاع مشروع باشد. در مجموع با آن چه تا به حال گفته شد به نظر می‌رسد بر این رأی اشکالات اساسی وارد است که تصحیح این اشکالات می‌تواند قضیه و رای را بر عکس سازد. اما پیش از نتیجه‌گیری نهایی بهتر است آرای دیگر صادره در خصوص این پرونده را هم به بوته نقد بگذاریم تا نتیجه‌گیری ما سایر ابعاد و استدلال‌ات را هم در نظر داشته باشد و به ورطه‌ی تعجیل نیفتد.

بخش دوم: بررسی رأی صادره‌ی دوم

۱- خلاصه‌ی رأی: همان‌گونه که در سیر گردش پرونده بیان شد رأی صادره مبنی بر دفاع مشروع با اعتراض اولیای دم به دیوان‌عالی کشور ارسال گردید. متعاقباً دیوان‌عالی کشور بیان داشت که از آنجا که طبق محتویات پرونده، متهم اقدام به حمله به مقتول ننموده و آلت قتاله در دست نداشته قتل عمدی مصداق نمی‌یابد اما چون می‌توانسته چاقو را از مقتول بگیرد یا از دوستانش بخواهد که از وی بگیرند، اما چنین نکرده و اقدام به هل دادن مقتول نموده قتل از نوع شبه عمد محسوب می‌گردد. با این استدلال، دیوان عالی مبادرت به نقض رأی و ارجاع آن به شعبه هم عرض نموده است. حال دقیق‌تر به موضوع می‌پردازیم.

۲- بررسی رأی: در ابتدا مختصری به مبانی نظری و قانونی قتل شبه عمد می‌پردازیم:

۲. الف- مبانی نظری و قانونی قتل شبه عمد: قتل شبه عمد عبارت است از قصد و انجام فعل نوعاً غیر کشنده نسبت به دیگری بدون قصد نتیجه. بنابراین تفاوت قتل شبه عمد با قتل عمد در فقدان قصد نتیجه است. یعنی جانی نه بالذات نتیجه را می‌خواهد (بند الف ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی) و نه با توجه به نحوه‌ی عمل او قصد ضمنی برای او فرض می‌گردد. (بندهای ب و ج ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی). این است که ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی در بند «ب» می‌گوید: «جانی قصد فعلی را که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود دارد ولی قصد جنایت را نسبت به مجنی علیه ندارد اما اتفاقاً موجب جنایت می‌گردد». حال که به طور بسیار مختصر به تعریف و مستند قتل شبه عمد پرداختیم به نقد رأی حاضر (رأی شعبه دیوان‌عالی کشور در ما نحن فیه) می‌پردازیم.

۲. ب- نقد رأی: آن سان که دیدیم دیوان‌عالی کشور دفاع مشروع بودن عمل متهم را نپذیرفت و برای این امر به اوضاع و احوال و شرایط حادثه که در آن متهم می‌توانسته به طریق سهل‌تری دفع خطر نماید اشاره نمود. از سوی دیگر اظهار داشت که چون متهم، مهاجم نبوده و آلت قتاله هم نداشته قتل عمد منتفی است و باز این که چون متهم قصد فعل نسبت به مجنی علیه داشته اما فاقد قصد نتیجه بوده، قتل، شبه عمد است. در مورد نفی دفاع مشروع پیشتر سخن گفتیم و حال گاه سخن گفتن پیرامون عمد یا شبه عمد بودن قتل واقع شده است. اول باید گفت در این جا استدلال شعبه دیوان‌عالی کشور حتی به فرض پذیرش نتیجه‌ی آن، ناکافی به نظر می‌رسد. زیرا آن شعبه- آن طور که از رأی صادره بر می‌آید- صرف مهاجم نبودن و نداشتن آلت قتاله را موجب انتفای عنوان قتل عمدی دانسته، در صورتی که می‌دانیم کشنده بودن نوعی عمل تنها محصور در نوع آلت به کار رفته نیست و موارد دیگری را به اعتبارات مختلفی چون عمل انسان، حساسیت موضع و موقعیت و شرایط خاص در بر می‌گیرد. ضمن این که دیدیم صرف مهاجم نبودن هم موجب زوال عنوان قتل عمدی- در صورت وجود

عناصر لازم آن - نمی‌گردد، بلکه دفاع نیز شرایطی دارد که با فقدان هر یک از آنها دفاع مصداق نخواهد یافت. بنابراین با توجه به جایگاه دیوان عالی کشور در نظام قضایی ما و تاثیر آرای شعب آن در ایجاد رویه‌ی قضایی بهتر آن است که شعب دیوان، نظر خویش را مستدلتر و مشروحتر بیان نمایند تا خللی بدان راه نیابد. پس در این مورد خاص نیز نمی‌توان گفت به دلیل این که متهم آلت قتاله نداشته قاتل عمدی محسوب نمی‌گردد. از سوی دیگر دیدیم که متهم در این واقعه دست به تهاجم متقابل زده بنابراین نمی‌توان گفت که او مهاجم نیست. فارغ از این ناکافی بودن و افاده‌ی مقصود نکردن استدلال شعبه‌ی دیوان عالی (شکل رأی) به نقد محتوای رأی می‌پردازیم: برای این کار باید بگوییم عمل متهم یا دفاع از خویش بوده یعنی دفاع مشروع است و یا با توجه به اوضاع و احوال ماجرا دفاع مشروع نیست. با پذیرفتن مورد اول از سوی دیوان، بسط بیشتر را در مورد دوم خواهیم داد. بنابراین، با توجه به انجام فعل مقصود توسط متهم، مورد یا قتل عمد خواهد بود یا قتل شبه عمد. گفتیم در قتل شبه عمد قاتل بدون قصد نتیجه، فعل نوعاً غیر کشنده‌ای را روی مجنی‌علیه مرتکب می‌شود و اگر در این جا نیز بخواهیم بگوییم قتل، شبه عمد است، باید عمل انجام شده توسط متهم را عملی نوعاً غیرکشنده بدانیم. یعنی قایل شویم که او تنها، مجنی‌علیه را هل داده است و این هل دادن نیز در آن شرایط خاص، عمل نوعاً غیرکشنده بوده است. با این وصف، قهراً به این نتیجه خواهیم رسید که یا مقتول با چاقو خودزنی کرده و یا بر اثر زمین خوردن، چاقو اتفاقاً به گلوی وی فرو رفته است. اما به نظر می‌رسد هیچ‌یک از این دو گمان نمی‌تواند صحیح باشد. زیرا، اولاً: مقتول خودزنی نکرده است چون در اوراق پرونده - همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد - متهم بیان داشته که با دست چپ خویش، دست مقتول را که چاقو در آن بوده، به سمت گلوی مقتول خم کرده و فشار داده است. همچنین، منطقاً قابل پذیرش نیست که مقتول که با عصبانیت و خشم به متهم حمله‌ور و با او درگیر شده به یک باره خود را با چاقو زده باشد^۱ دلیل مهم‌تر این که اثر انگشت مقتول بر روی چاقویی که خود آورده به چشم نمی‌خورد و این امر حاکی از آن است که متهم اقدام به پاک کردن اثر انگشت خود از روی چاقو نموده تا اثری باقی نماند و به این جهت اثر انگشت مقتول نیز از بین رفته است. شست چپ بریده‌ی متهم نیز شاهد دیگری بر این مدعاست که چاقو مورد استفاده او قرار گرفته است که در این مورد تحقیق کافی به چشم نمی‌خورد.

^۱ در این زمینه می‌بایست نظریه‌ی دقیق پزشکی قانونی در مورد چگونگی وارد آمدن ضربه به گلوی مقتول اخذ می‌شد که از این امر غفلت شده است.

ثانیاً: نمی‌توان پذیرفت که با هل دادن مقتول توسط متهم، او به زمین افتاده و بر اثر این زمین خوردن، چاقو اتفاقاً به گلولی او رفته است. زیرا جهت چاقو به شهادت شهود به سوی متهم بوده نه خود مقتول و نیز مقتول به شهادت اطرافیان و نظریه پزشک قانونی به صورت طاق باز بر روی زمین افتاده بوده است. پس، چاقو زمانی ممکن بود خود به خود به گلولی مقتول فرو رود که وی به صورت دمر به زمین می‌افتاد. لذا این احتمال هم منتفی به نظر می‌رسد. با این تفصیل، آنچه در این جا احتمال آن منطقی است همان است که متهم در یکی از بازجویی‌های خویش بیان داشته و بعداً منکر آن شده و آن این که با دست خویش، دست مقتول را خم کرده و به سوی گلولی وی فشار داده است. از آن جا که این عمل، نوعاً کشنده است مورد از مصادیق قتل شبه عمد نمی‌تواند باشد. چه آن که، گفته شد لازمه‌ی شبه عمد بودن قتل آن است که عمل نوعاً غیرکشنده باشد. لذا با دو فرضی که با توجه به وجود عمل متهم متصور شدیم (شبه عمد بودن یا عمد بودن قتل در نظام ما) قتل در این مورد قتل عمدی است. اما باید دید مشمول کدام یک از بندهای ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی می‌گردد. برای وصول بدین مقصود که نوعی نتیجه‌گیری نیز هست ابتدا ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی را عیناً نقل می‌کنیم:

«قتل در موارد زیر قتل عمد است:

- الف- مواردی که قاتل با انجام کاری قصد کشتن شخص معین یا فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را دارد خواه آن کار نوعاً کشنده باشد خواه نباشد ولی در عمل سبب قتل شود.
- ب- مواردی که قاتل عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً کشنده باشد هر چند قصد کشتن شخص را نداشته باشد.
- ج- مواردی که قاتل قصد کشتن را ندارد و کاری را که انجام می‌دهد نوعاً کشنده نیست ولی نسبت به طرف بر اثر بیماری و یا پیری و یا ناتوانی یا کودکی و امثال آنها نوعاً کشنده باشد و قاتل نیز به آن آگاه باشد».
- آنچه استادان حقوق در مورد این ماده بیان کرده‌اند آن است که تنها بند «الف» ماده‌ی ۲۰۶، قتل عمدی به معنای خاص خود را تشکیل می‌دهد. زیرا در بندهای «ب» و «ج» قصدی برای کشتن وجود ندارد و عبارت دقیق‌تر آن است که قتل‌هایی را که مصداق این دو بند هستند در حکم قتل عمدی بدانیم.
- اما در این پرونده، با توجه به عدم وجود شواهد دال بر قصد قبلی و تمهید مقدمه برای قتل و انکار قصد قبلی قتل از سوی متهم، مورد نمی‌تواند مشمول بند «الف» قرار گیرد. از سوی دیگر مقتول نیز از مصادیق کسانی نیست که به معنای عام، ناتوان باشد و عمل خاصی بر او موجب قتلش گردد. یعنی از مصادیق بند «ج» نیز خارج می‌شود. پس لاجرم عمل مشمول و

مصادق بند «ب» ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی است که قاتل بدون قصد کشتن مقتول، عمداً عمل نوعاً کشنده‌ای بر روی وی انجام داده است و این عمل همان خم کردن دست راست مقتول که چاقو در آن بوده با فشار دادن آن به سوی گلوی وی است، که در این جا به اعتبار مجموع حساسیت موضع و کشنده بودن آلت، عملی نوعاً کشنده است. حال با توجه به اینکه به نظر رسید عمل مشمول بند «ب» ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی است نابه‌جا نیست که مختصری پیرامون مبانی نظری این بند بحث گردد.

۲. ج - مبانی نظری قتل عمد در بند «ب» ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی:

همان‌طور که گفته شد عبارت دقیق‌تر قتل مصداق این بند، قتل در حکم عمد است. فقها در بحث از این قتل عبارت قصد تبعی یا ضمنی را پیش کشیده‌اند که به موجب آن هر گاه شخصی با آگاهی به نوعاً کشنده بودن عملی، آن را نسبت به دیگری انجام دهد قصد قتل برای وی فرض می‌شود. به عبارت دیگر از خلال عمل نوعاً کشنده‌ی قاتل و آگاهی او به کشنده بودن عمل، قصد قتل بیرون می‌آید. ملاک آگاهی به کشنده بودن هم طبق نظر اکثر استادان ملاکی نوعی است، زیرا پذیرفتن ملاک شخصی ممکن است موجب تجاوز به حقوق مجنی علیه گردد که البته این مطلب جای بحث و بررسی دارد. از نظر مباحث آیین دادرسی نیز قصد ضمنی را مفروض‌الوجود می‌دانند. بر خلاف آن که قصد صریح (مصادق بند «الف» ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی) باید توسط مدعی‌العموم اثبات گردد. با این تحلیل، منظور از عدم وجود قصد در بند «ب» ماده‌ی ۲۰۶ هم، عدم وجود قصد صریح است. از آنجا که بنا نیست مباحث نظری این تحقیق به درازا بکشد این قسمت را هم به پایان می‌بریم و در قسمت‌های بعد به بررسی دیگر آرای صادره خواهیم پرداخت.

بخش سوم: بررسی رأی صادره‌ی سوم

۱- خلاصه‌ی رأی: پس از بازگشت پرونده از دیوان‌عالی کشور با توجه به تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، پرونده به یکی از شعب دادگاه عمومی تهران می‌رود. این شعبه نیز مقرر می‌دارد از آن جا که متهم، قصد کشتن مقتول را نداشته یا حداقل این قصد وی احراز نمی‌شود و عملش نیز (هل دادن) نوعاً کشنده نبوده است مستند به اصل ۳۷ قانون اساسی رأی بر براءة از قتل عمد صادر می‌گردد. اما چون متهم به طریق دیگری می‌توانسته چاقو را از دست مقتول خارج نماید تا چاقو به گلوی او اصابت نکند، عمل دفاع مشروع نبوده و سرانجام با توجه به وجود قصد فعل نسبت به مقتول (هل دادن) و نیز عدم وجود قصد جنایت، عمل مصداق بند «ب» ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی یعنی قتل از نوع شبه عمد است و متهم، محکوم به پرداخت دیه طبق مقررات می‌گردد.

۲- بررسی رأی: همان‌طور که ملاحظه می‌گردد رای صادره از شعبه‌ی دادگاه عمومی تهران، منطبق با نظری است که شعبه‌ی دیوان‌عالی کشور ارائه داده است. لذا همان انتقادات که در آن جا مطرح گردید قابل طرح است که از جهت پرهیز از اطاله‌ی کلام نیازی به بازگویی آنها نیست. تنها نکته‌ای که بیان مجدد آن بی‌فایده به نظر نمی‌رسد در مورد عمل متهم است که شعبه‌ی دادگاه عمومی آن را مطابق رأی شعبه‌ی دیوان‌عالی کشور، هل دادن دانسته است نه فشار دادن چاقوی در دست مقتول به گلوی وی که این برداشت از لحاظ فنی و کارشناسی قابل قبول به نظر نمی‌رسد و این مساله سهل‌انگاری قاضی اولیه در خواستن نظر جامع پزشکی قانونی در این باب را بیشتر می‌نمایاند. هر چند، در این جا بدون نظر کارشناسی نیز ترتیب منطقی واقعه، منطبق با همان گفته اولیه‌ی متهم است که چاقو را به سمت گلوی مقتول خم کرده و فشار داده است. در صورت توجه به این مساله، عمل از شمول مصادیق بند «ب» ماده‌ی ۲۹۵ خارج می‌شد و تحت شمول بند «ب» ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی قرار می‌گرفت.

بخش چهارم: بررسی رأی صادره‌ی چهارم

پس از ابلاغ حکمی که در قسمت پیش بررسی گردید به طرفین قضیه، هر دو طرف مبادرت به اعتراض نسبت به رأی صادره نمودند چه، اولیای دم معتقد به عمدی بودن قتل بودند، ولی متهم عمل خویش را دفاع مشروع می‌دانست. این اعتراض به دیوان‌عالی کشور می‌رود، اما دیوان به دلیل اینکه دادگاه عمومی، قتل را شبه عمد تشخیص داده، برای تجدیدنظر آن را به دادگاه تجدیدنظر استان می‌فرستد. در ادامه شعبه‌ی دادگاه تجدید نظر بیان می‌دارد که طبق رای وحدت رویه رسیدگی به برائت از قتل در صلاحیت دیوان است و رأی دادگاه عمومی نیز، صراحتاً بر برائت از قتل صادر شده است و نیز چون ممکن است دیوان موضوع را قتل عمد بداند، رسیدگی به تجدیدنظر خواهی قتل شبه عمد، سالبه به انتفاء موضوع است. با این استدلال، پرونده با قرار عدم صلاحیت دادگاه تجدیدنظر به دیوان عودت می‌گردد. شعبه‌ی دیوان‌عالی به علت این که دادنامه‌ی ابلاغ شده به محکوم به پیوست نیست و لذا معلوم نیست آیا اعتراض وی در فرجه‌ی قانونی بوده و یا خیر، پرونده را ناقص دانسته و برای رفع نقص به دادگاه صادرکننده رأی باز می‌گرداند. این شعبه نیز با تکمیل این مورد پرونده را به دیوان برمی‌گرداند. پس از طی این مرحله، شعبه دیوان تشکیل جلسه داده و رأی شعبه‌ی دادگاه عمومی را نقض می‌نماید. علت نقض این رأی در رای دیوان عدم اجابت یا رد تقاضای تجدید وقت متهم، عدم انتخاب وکیل تسخیری برای متهم یا دعوت وکیل تسخیری قبلی وی و عدم اخذ آخرین دفاع متهم، ذکر شده است. بنابراین دیوان، پرونده را برای تجدید و تکمیل

رسیدگی و صدور مجدد رأی مستند به ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به دادگاه صادر کننده حکم منقوض می‌فرستد. از آن جا که هدف این نوشتار، بررسی مسایل شکلی و آیین دادرسی - به‌رغم اهمیت آنها - نیست به آرای که پیرامون مسایل شکلی صادر شده، مختصراً اشاره شد و حال به بیان رأی ماهوی چهارم و نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

۱- **خلاصه رأی:** پس از نقض رأی توسط شعبه دیوان عالی کشور پرونده به شعبه جانشین شعبه صادر کننده رأی منقوض می‌رود و این شعبه مقرر می‌دارد با توجه به اینکه از جمیع جهات و اوراق پرونده، مخصوصاً این که آلت قتاله همراه متهم نبوده و مقتول به طرف متهم حمله برده و حتی قصد فعلی از سوی متهم نسبت به مقتول احراز نمی‌گردد و نیز فقد عنصر روانی و این که اقدام متهم اتفاقاً سبب مرگ مجنی علیه شده و با توجه به این عبارت صفحه‌ی ۶۸۲ کتاب دیات تحریرالوسیله: «الخطا المحض المعبر عنه بالخطاء الذی لا شبهه فیه هو ان لا تقصیر الفعل و لا القتل» مورد، خطای محض است و لذا مستند به مواد ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲ و قسمت آخر ۳۰۵ و ۳۰۹ قانون مجازات اسلامی متهم، محکوم به پرداخت دیه می‌گردد.

۲- **بررسی رأی:** در ابتدا به طور مختصر به بیان مبانی نظری و قانونی قتل خطای محض و سپس به نقد رأی صادره می‌پردازیم.

۲- الف - **مبانی نظری و قانونی قتل خطای محض:** قتل خطای محض آن است که فاعل قصد ایراد فعل به مجنی علیه و قصد قتل او را به هیچ نحو از انحاء قتل نداشته است. بنابراین، در خطای محض فاعل قصد فعلی را نسبت به شخص معین که عمل بر او واقع شده، نداشته و لذا قهراً نتیجه را نیز نمی‌خواسته است. این مفهوم در بند «الف» ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی و نیز ماده‌ی ۲۹۶ همین قانون آمده است. نقطه اشتراک قتل خطای محض با قتل عمد و قتل شبه عمد در عنصر مادی و در نتیجه است. این جا، باز هم به دلیل کمبود مجال از بحث بیشتر در این باب می‌پرهیزیم و به نقد رأی صادره می‌پردازیم.

۲- ب - **نقد رأی:** همان‌طور که در بحث مختصر بالا پیرامون مبانی نظری و قانونی قتل خطای محض اشاره گردید در این نوع قتل نه تنها فاعل قصد نتیجه را نسبت به مجنی علیه ندارد بلکه اساساً قصد فعل هم نسبت به وی ندارد. از این سخن، چنین بر می‌آید که همین که شخصی قصد فعل علیه دیگری نمود و آن را نسبت به وی انجام داد، دیگر بحث خطای محض منتفی است و پس از آن به تناسب عمل، پای در مقوله عمد یا شبه عمد می‌گذارد. در این جا باید گفت خطا یا محضاً واقع می‌شود و یا ناشی از کوتاهی در تفکر است. وجه مشترک این دو، عدم وجود قصد فعل نسبت به مجنی علیه و لزوماً عدم وجود قصد نتیجه نسبت به اوست. با این اوصاف رأی صادره اخیر عجیب به نظر می‌رسد. زیرا در این پرونده

قصد فعل متهم نسبت به مقتول محرز و مسلم است. حال چه فعل او را با توجه به شرایط نوعاً غیر کشنده (هل دادن) بگیریم و چه آن را نوعاً کشنده (فرو کردن چاقو به گلوی مقتول) بدانیم. بنابراین هر جا که فعلی نسبت به شخص مورد نظر انجام گیرد دیگر از مقوله‌ی خطای محض خارج می‌شود. حال به تناسب کشنده بودن یا کشنده نبودن نوع عمل، قتل، عمد یا شبه‌عمد خواهد بود. لذا در ما نحن فیه هم با توجه به قصد فعل متهم نسبت به مقتول، مورد نمی‌تواند خطای محض تلقی گردد. پس، حتی اگر عمل دفاع مشروع هم تشخیص داده شود، موجب زوال قصد فعل متهم نخواهد بود اما نتیجه‌ی حکم به جهت مشروعیت دفاع چیز دیگری خواهد بود. با این اوصاف، معلوم نیست که چگونه دادگاه با وجود عمل متهم - که حداقل هل دادن است - قصد فعل را محرز نمی‌داند.

در پایان این فصل باید گفت پس از صدور آخرین رأی مورد بررسی مبنی بر خطای محض بودن قتل، با اعتراض طرفین دعوا و ابرام بر خواسته‌های قبلیشان پرونده به دادگاه تجدیدنظر واصل و به شعبه‌ای که قبلاً هم رفته بوده ارجاع گردیده است و سپس از آنجا به دیوان عالی کشور ارسال شده است که تا تاریخ نگارش این گزارش تصمیم دیگری پیرامون قضیه گرفته نشده است و پرونده در جریان و مفتوح می‌باشد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد:

در باب نتیجه در واقع می‌خواهیم نظر حقوقی خویش را پیرامون مساله بیان داریم. یعنی بگوییم کدام یک از نظرات و آرا را می‌توانیم بپذیریم و یا اگر هیچ‌یک را نمی‌پذیریم چه راه حلی مناسب‌تر به ذهن می‌رسد. آنچه در اینجا به نظر می‌رسد همان است که در بررسی رأی دوم، مشروحاً بیان گردید. زیرا به نظر رسید در آن جا، کلام مقتضی و معد بیان نظر شخصی و نتیجه‌گیری است، هر چند شاید تا حدودی به ترتیب منطقی و شکلی نوشتار خلل رسان گردید. اما به هر حال در اینجا نیز اجمالاً ذکر می‌گردد که مورد، منطبق با بند «ب» ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی به نظر می‌رسد. چرا که از مطالعه جمیع اوراق پرونده چنین بر می‌آید که متهم دست راست مقتول را که چاقو در آن بوده است به سمت گلوی وی خم نموده و فشار داده است و همین عمل سبب مرگ مجنی‌علیه گشته است. این عمل، عملی نوعاً کشنده است و لذا بند «ب» ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی آن را در بر می‌گیرد.

اکنون باید توجه داشت آن جا که پای سلب حق کوچکی از دیگری به میان می‌آید دست انسان می‌لرزد تا چه رسد به جایی که با قلمی بتوان بزرگ‌ترین حق کسی یعنی حق حیات را از او سلب کرد. پس وای بر قلمی که در این ره به صواب ننویسد و دو صد وای بر صاحب آن قلم که تا ابد وجدانش را چون خوره‌ای بر روح خویش خواهد یافت ولو در این راه

مرتکب تقصیری نشده باشد. پس، چه نیکو است که سلب حق از اشخاص کلاً محدود گردد و سلب حقوق بزرگ، بسیار محدودتر تا وادی لغزش، تنگنایی گردد که نتوان به راحتی در آن فرو غلتید. با این تفکر، تجدیدنظر در موارد قتل موجب قصاص امری ضروری است که بحثی مختصر در این جا حق مطلب را ادا نخواهد کرد. بنابراین بحث در این مفهوم حساس را به مجالی بیشتر وا می‌نهم. آن چه تا این جا بیان شد از دامنه‌ی خشک قوانین فراتر نرفت و بحث قانونی نیز جز این نمی‌طلبد و جز این اجازه نمی‌دهد. اما با توجه به آنچه در لزوم بازنگری در موارد قتل مستوجب قصاص بیان شد پیشنهادی در باب قضیه‌ی مطروحه زاید به نظر نمی‌رسد. همان‌طور که بیان شد این ماجرا در تاریخ ۱۳۷۲/۷/۲۶ به وقوع پیوست و اکنون بیش از ۱۴ سال از وقوع آن می‌گذرد. در طی این زمان متهم مدتی طولانی را با قرار بازداشت در زندان بوده و علاوه بر کشیدن رنج زندان، بیش از ۱۴ سال با تألمات روحی و عذاب‌های وجدانی دست به گریبان بوده است. از سوی دیگر متهم به قصد قتل به محل واقعه نرفته و قهراً مقدماتی برای این حادثه شوم نیندیشیده بوده است. از سوی دیگر فحاشی مقتول به متهم و دوستانش که ناشی از سوءظن به دوستان وی مبنی بر خط کشیدن و تخریب ماشین وی بوده پایه‌گذار این حادثه ناگوار بوده است. احساسات و غرور جوانی نیز مزید بر فحاشی مقتول شده تا چنین پیش آید. بنابراین، با توجه به جمیع جهات مذکور، دور از مصلحت و عدالت - اگر عدالت را عین قانون ندانیم - نخواهد بود که رأی پایانی، عمد در فعل نوعاً کشنده را نادیده انگارد و با استدلالی متهم را از قصاص برهاند که باز به نظر می‌رسد نزدیک‌ترین استدلال به واقعیت قضیه، استدلال بر شبهه عمد بودن قتل است که در این صورت حقوق اولیای دم داغدار نیز به گونه‌ی مندرج در قانون تا حدی استیفا می‌گردد و بر زخم عمیقشان - که درمان ندارد - مسکنی نهاده می‌شود. البته در، بر داشتن قصاص از چنین مواردی با حکم قانون نیاز به تفکیکی جامع است که همه‌ی ابعاد و قضایا را در گستره‌ی دید خود ملحوظ نماید که از حوصله‌ی گفتار ما خارج است. لیکن با توجه به مجموع ابعاد این حادثه به نظر می‌رسد که می‌توان در صورت چنین تفکیکی در قانون، این مورد را در زمره‌ی مواردی داخل کرد که به طریق دیگری غیر از قصاص بتوان به آن فیصله داد و شاید دلیل این که هیچ‌یک از آرای موجود در پرونده حکم بر قصاص ندارد این باشد که رأی‌دهندگان بر مبنای انصاف خویش این‌گونه پای بر قانون نهاده‌اند.

منابع و مأخذ:

۱. آزمایش، علی، تقریرات دروس حقوق جزای عمومی و اختصاصی، دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سنوات مختلف تحصیلی.
۲. آقای نی، حسین، (۱۳۸۴)، حقوق کیفری اختصاصی جرایم علیه اشخاص (جنایات)، چاپ اول، میزان، تهران.
۳. استفانی، گاستون، ژرژ لوسور و برنار بولوک، حسن دادبان (۱۳۷۷)، چاپ اول، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ۲ جلد، جلد اول.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۶)، ترمینولوژی حقوق، چاپ هشتم، گنج دانش، تهران .
۵. سمیعی، حسین، (۱۳۴۸)، حقوق جزا، چاپ چهارم، شرکت مطبوعات، تهران .
۶. عوده، عبدالقادر، (۱۳۷۳)، حقوق جزای اسلامی، ترجمه زیر نظر عباس شیری، چاپ اول، میزان، تهران، ۲ جلد، جلد ۲.
۷. گلدوزیان، ایرج، (۱۳۸۵)، حقوق جزای اختصاصی، چاپ دوازدهم، دانشگاه تهران، تهران.
۸. گلدوزیان، ایرج، (۱۳۸۵)، حقوق جزای عمومی ایران، چاپ نهم، دانشگاه تهران، تهران.
۹. مجموعه آرای وحدت رویه جزایی.
۱۰. مجموعه قوانین و مقررات جزایی.
۱۱. محسنی، مرتضی، (۱۳۷۳)، دوره حقوق جزای عمومی، چاپ اول، گنج دانش، تهران، ۳ جلد، جلد ۳.
۱۲. مرعشی، سیدمحمدحسین، (۱۳۷۶)، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری، چاپ دوم، میزان، تهران، ۲ جلد، جلد ۱.